

■ تحلیلی بر تبیین نقد منابع اطلاعاتی

فریبرز درودی

■ چکیده

هدف: هدف از نگارش این مقاله، تبیین وضعیت درک، شناخت و تفسیر برداشت‌های ناقد از متن و نقش آن در نگارش نقد منابع است. روش/رویکرد پژوهش: مطالعه منابع اطلاعاتی مرتبط، تحلیل و تطبیق کیفی نقش شناخت ناقد در نگارش نقد.

یافته‌ها: نقد متون و منابع اطلاعاتی، فرآیند پالایش اطلاعات است. در انجام این فعالیت تخصصی، ناقدان بر اساس دانش خود و مبانی پذیرفته شده علمی تحلیل متون به نقد می‌پردازند. برای انجام نقد مطلوب منابع اطلاعاتی، مطالعه در باره مبانی شناختی و معرفت‌شناختی نقد می‌تواند به پیشرفت بهتر این فعالیت علمی منجر شود. با تکیه بر شناخت عقلانی از محتوا و نیز درک بهینه متن و با اندیشه می‌توان به سطح بالاتری در تفسیر و تأویل متن دست یافت. یکی از مقومات مهم معرفت‌شناسی نقد منابع اطلاعاتی، پذیرفتن محدود بودن درک آدمی از منابع اطلاعاتی است. برای انجام نقدی مؤثر، ضروری است تا ناقد بکوشد به کنه مفهوم دست یابد. در هر متنی امکان تفسیرهای مختلف وجود دارد و تلاش ناقد همواره بر آن است تا بتواند تفسیر مناسب‌تری که امکان تطبیق‌پذیری بالاتری با متن دارد را ارائه دهد. نتیجه‌گیری: در بسیاری از موارد، دستیابی به معنای نهایی امکان‌پذیر نیست و فرآیند تحلیل متن و ارائه برداشت‌های مختلف می‌تواند به معنای نزدیک‌تری نسبت به متن منجر شود. با این فرض، امکان نقد متون در هر سطحی قابل پذیرش است و فرآیند نقد می‌تواند شامل مراحل و سطوح مختلفی شود که نسبت به میزان درک ناقد تغییر می‌کند.

کلیدواژه‌ها

نقد منابع اطلاعاتی، تحلیل متون، تاریخچه نقد، تفکر انتقادی

تحلیلی بر تبیین نقد منابع اطلاعاتی

فریبرز درودی^۱

دریافت: ۱۳۸۷/۱۰/۱۰ پذیرش: ۱۳۸۷/۲/۱

مقدمه

نگارش‌های انتقادی، حیطة‌ای از فعالیت‌های تحلیلی در عرصه منابع اطلاعاتی است که در مجامع علمی از جایگاهی رفیع و ارزشمند برخوردار است. نقد منابع اطلاعاتی در دوران معاصر یک فرآیند روش‌مند، مدون و علمی بوده که مبتنی بر مبانی روش‌شناسی علمی است. در نوشته‌های انتقادی که بر اساس ارزشیابی آرا، اندیشه‌ها و ایده‌های دیگران صورت می‌پذیرد و از پشتوانه استواری برخوردار است، دانش و بینش علمی سایه افکنده است. برای تدوین یک نقد عالمانه، همواره باید به اصول و مبانی علمی انتقاد پایبند بود. در نقد ناقد می‌کوشد با تکیه بر مبانی شناخت منطقی در آن حوزه تخصصی به بیان نکات مهمی در اصلاح و تهذیب متن اقدام کند. در دوران معاصر، با توجه به حجم عظیم آثار متعددی که به دست ما می‌رسد، هیچ نوشته و اندیشه‌ای را فراتر از دایره ارزیابی و تحلیل نمی‌یابیم، زیرا هر تفکری ریشه در برداشت‌ها و نتایجی دارد که از اندیشه‌های دیگران برآمده است و متفکر با چنین پشتوانه‌ای به ابراز نظر جدید مبادرت می‌ورزد. بنابراین توجه به تحلیل و ارزیابی متون اقدامی مؤثر محسوب می‌شود که در ارتقای اندیشه و تفکر نقشی به‌سزا از خود برجای می‌نهد. برای شناخت فرآیند نقد منابع اطلاعاتی، مطالعه در باره مبانی شناختی و معرفت‌شناختی نقد می‌تواند به توسعه بهتر این فعالیت علمی منجر شود و پایه‌های این اقدام حرفه‌ای را محکم کند.

۱. دکتری کتابداری و اطلاع‌رسانی
سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران
fardoroudi@gmail.com

مفهوم نقد منابع اطلاعاتی

نقد فرآیند پالایش و اصلاح اطلاعات است. اطلاعات در صورت خدشه‌دار شدن در جنبه‌هایی چون: صحت و درستی، اعتبار، کاربرد، تأثیر، ارزش، و اثربخشی می‌تواند سبب خسارت و زیان‌های فراوانی در زندگی بشر شود. از همین رو تلاشی وسیع در محیط‌های علمی برای سنجش و پیرایش آثار و متون علمی صورت می‌پذیرد. یکی از ابزارهای مناسب ارزشیابی اطلاعات، پدیده نقد است که سبب می‌شود تا میزان خشه‌های اطلاعاتی کاهش یابد. در صورتی که اطلاعات از طریق فعالیت ارزشیابی اصلاح نشود، بیم آن وجود دارد که در پاره‌های اطلاعاتی دیگری نفوذ کند و وسعت دامنه اطلاعات نادرست یا کم‌درست را گسترش دهد. اگرچه میزان صحت و درستی اطلاعات مراتبی دارد و می‌توان آن را در ابعاد مختلفی مطرح ساخت، ولی لزوماً باید توجه کرد که نقد با این بینش صورت می‌پذیرد که پدیده خشه و اختلال در ساختار اطلاعات را کاهش دهد.

براین اساس، نقد عبارت است از فعالیت نکته‌بینی، سخن‌سنجی، مطالعه و بررسی یک متن و تعیین نقاط قوت و ضعف آن. در نگارش‌های علمی، نقد سنجشی روش‌مند و مبتنی بر مبانی تحلیل و بررسی مدون و سازمان‌یافته است که سبب افزایش اثربخشی و سودمندی آن می‌شود (درودی، ۱۳۸۵، ص ۲۷۹). نقد می‌کوشد که بر سایه - روشن تأثرات حسی و ذوق، پرتوی نافذ بتاباند و بی‌آنکه به سرشت آنها آسیبی برسد آنها را با نور شناخت ناب، پژوهش‌کند (کاسیرر، ۱۳۸۲، ص ۴۲۰). یک نقد شامل دویخش طرح اصول کلی و تجزیه و تحلیل مشخص است؛ هدف‌ها و شیوه‌هایی را مدنظر دارد. ساختار آن متشکل از رده‌بندی از زیر و مشخص، به فوق و کلی، منطقی استنتاجی و استقرایی است. شواهد از اثر ادبی و قول‌ها از کتب نظری برای اثبات ادعای نقاد ارائه می‌شوند. در نقد ادبی اصول معلوم قبلی به‌کار برده شده تا اصول نوین نهفته در یک اثر مشخص استخراج شوند (باران، ۱۳۸۶). تودورف^۲ (۱۹۷۳، ص ۱۵-۱۶ نقل در احمدی، ۱۳۸۵، ص ۱۷۳-۱۷۴) در کتاب نظریه ادبی دو گرایش اصلی را در خواندن متون ادبی از یکدیگر جدا دانست. گرایش نخست در خود متن ادبی معنا را می‌جوید؛ دیگری هر متن را همچون بیان ساختاری تجریدی می‌یابد. تودورف مورد نخست را تأویل متن می‌خواند و عناوینی چون تفسیر، توضیح متن، خواندن و نقد را مترادف با آن می‌داند.

می‌توان اظهار داشت که نقد از یک سو با کاستی‌ها و گزاره‌های صحیح همنشین است و از سوی دیگر نسبتی با صحت و درستی اطلاعات دارد؛ همچنین تلاشی روش‌مند برای افزایش درک صحیح از اطلاعات است. در نقد منابع اطلاعاتی، مشخص ساختن ضعف‌ها و کاستی‌ها همانقدر ارزش دارد که تبیین صحت اطلاعات. براین اساس نقد صرفاً بیان نکات

2. Todorov

ضعف اطلاعاتی نیست، بلکه تلاشی در راستای تثبیت اعتبار اطلاعات و درستی آن نیز به‌شمار می‌آید.

نقد با خود فرهنگی خاص پدید آورده و اندیشه را به‌بوته داوری و ارزش‌گذاری فراخوانده است. باید توجه داشت شخصی که دست به نقد می‌زند و در این وادی گام برمی‌دارد، باید دارای مهارت‌ها و توانایی‌های متناسب علمی بوده و تلاش کند تا با تکیه بر دانش و توانمندی‌های مبتنی بر آن به بررسی و تحلیل مناسب متن مبادرت ورزد. ناقد و تحلیل‌گر، اصول انتقادی‌اش را براساس شناخت خود از ادبیات شکل می‌دهد (فرای، ۱۳۷۷، ص ۱۹) و از این رو آگاهی او از مفهوم و محتوای متن امری ضروری است. ناقد با تکیه بر دانشی که در زمینه علمی مورد نظر به‌دست آورده تلاش می‌کند تا در این عرصه به نگارش دست یازد و با بیان نکات ارزشمند در تحلیل و ارزیابی اثر به ارائه متنی سودمند مبادرت ورزد تا هم نویسنده و هم خواننده متن مذکور بتوانند در تصحیح اندیشه و تفکر خویش از آن بهره‌گیرند.

اهمیت نقد منابع اطلاعاتی

نقد منابع اطلاعاتی یکی از فعالیت‌های مهم معاصر در محیط‌های علمی محسوب می‌شود. امروزه انواع آثار انتقادی به‌منظور تحلیل و بررسی اطلاعات ارائه شده در محمل‌های مختلف، منتشر می‌شود. ناقدان براساس دانش خویش و مبانی پذیرفته شده در رشته‌های متعدد علوم به فرآیند نقد مبادرت می‌ورزند. تفکر انتقادی ریشه‌ای عمیق در تاریخ اندیشه دارد. فیلسوفان و اندیشمندان متعددی در ارتباط با موضوع شناخت، درک، فهم و قدرت تحلیل و انتقاد سخن گفته‌اند. تلاش مستمری در طول تاریخ اندیشه بشر برای تبیین وضعیت دانش و ملاک و میزان صحت آن وجود داشته است. از زمان افلاطون این شیوه نگرش به انسان و طبیعت، در قالب معیارهای تفکر فلسفی و تحلیل انتقادی مطرح شده است؛ هر چند که پیش از او نیز می‌توان رگه‌های چنین اندیشه‌ای را مشاهده کرد.

نقد منابع اطلاعاتی از نظر معرفت‌شناسی مبتنی بر اصولی است که چرایی و بررسی آن را می‌توان در قالب معیارهای شناخت انسانی و قواعد فلسفی جست‌وجو کرد. از این منظر بسیار مهم است که به ابعاد معرفتی در نقد متون عنایت داشت و باتوجه به تحلیل و ارزشیابی منبع اطلاعاتی به پالایش متن اقدام ورزید. عمل نقد در جهان نوین از جایگاه خاصی برخوردار است و تلاش ناقدان برای اصلاح منابع اطلاعاتی در تمامی عرصه‌های علمی و فنی، زمینه‌ای برای ارتقای دانش بشری محسوب می‌شود.

تاریخچه نقد و تحلیل متون

همچنان که می‌دانیم منشأ و نقطه آغاز نقد را به افلاطون نسبت می‌دهند؛ افلاطون معتقد بود که باید هنر خود را عرضه کند، زیرا موفق به کشف چیزی شده بود که والا بود (هال، ۱۳۷۹، ص ۱۱). گرچه افلاطون تفکر انتقادی خویش را در باره شعر و ادبیات آغاز می‌کند، ولی این اقدام منشأ و سرچشمه فعالیتی بزرگ و عظیم را رقم می‌زند که بعد از او در عالم اندیشه به رشد و نمو می‌رسد.

پس از او ارسطو^۳ به این وادی گام نهاد و تلاش کرد تا با ایجاد زمینه نقد و بررسی نسبت به آرا و اندیشه‌های مطرح شده موضع تحلیلی اتخاذ کند.

هر چند نظرات افلاطون همیشه در ورای ذهن ارسطو جای داشت، اما عمل برجسته ارسطو این بود که آنچه را در جست و جوییش بود از طریق بیان متافیزیکی در مقابل نقطه نظرهای استادش بیان نکرد، بلکه خود ادبیات را بررسی کرد (هال، ۱۳۷۹، ص ۱۱).

از دوران آن سلاطین اندیشه به بعد، نقد اندیشه از اهمیتی والا برخوردار شده و تلاش متفکران بعدی در راستای حفظ این سنت پسندیده همچنان از گرمی و اهمیت برخوردار بوده است. از آن دوران تاکنون نقد یکی از معیارهای مهم در حوزه تفکر به‌شمار می‌آید و نویسندگان بسیاری در باره آثار دیگر اندیشمندان به نگارش‌های تحلیلی و بررسی‌های انتقادی دست یازیده‌اند. این شیوه در طول تاریخ فرهنگ و تمدن بشری دستخوش تحول و دگرگونی بسیار شده است. روش‌های مختلف انتقادی و بررسی‌های تحلیلی، همواره در تهنید و اصلاح متون مؤثر واقع شده و نقشی بی‌بدیل ایفا کرده است (فرای، ۱۳۷۷، ص ۱۹).

پس از ارسطو باید از یکی از شخصیت‌های مهم یونانی یعنی هوراس^۴ نام برد که در این عرصه صاحب نظر است. توضیح این مطلب ضروری بوده که مکتب یونان نقشی به‌سزا در تدوین و تثبیت فرهنگ نقادی برعهده داشته است. در مطالعه تاریخ نقد به شخصیت برجسته و مطرح دانته آلیگیری^۵ برمی‌خوریم که در این زمینه در کنار تحلیل فلسفی، از اندیشه‌های دینی یاری می‌گیرد. همچنین باید از افراد صاحب‌نامی که پس از دانته در این حوزه به نگارش دست یازیدند نام برد که بوکاچیو^۶ یکی از آنان است. او به تجدید حیات فرهنگ کلاسیک اهتمام داشته و در عرصه نقد ادبی به تلاشی درخور دست زده است.

پس از آن می‌توان به ناقدان دوره رنسانس اشاره کرد. در این دوره شخصیت‌های برجسته‌ای چون جان میلتون^۷، تامس هابز^۸، نیکلا بوآلو^۹، درایدن^{۱۰} و پوپ^{۱۱} در این وادی گام نهادند. نقش این اندیشمندان در رشد و ارتقای فرهنگ نقادی بسیار درخشان و برجسته است. در این میان نقد نئوکلاسیک انگلیسی که دارای اهمیت زیادی است، به سمونل جانسون^{۱۲} ختم می‌شود. از دیگر ناقدان بزرگ باید از ویکتور هوگو^{۱۳}، گوته^{۱۴}، والت ویتمن^{۱۵}، و امیل زولا^{۱۶} نام برد.

3. Aristotle
4. Horace
5. Dante Alighieri
6. Boccaccio
7. John Milton
8. Thomas Hobbes
9. Nicolas Boileau
10. Dryden
11. Pope
12. Samuel Johnson
13. Victor Hugo
14. Goethe
15. Walt Whitman
16. Émile Zola

یکی از ناقدان بزرگی که نسبت به همه چیز شک کرد و دیدگاهی کاملاً انتقادی مطرح ساخت، آناتول فرانس^{۱۷} است. سپس باید به ناقد بزرگ دیگری که در حوزه اعتراض اخلاقی به هنر شهره است اشاره کرد که او کسی نیست جز لئو تولستوی^{۱۸}. کارل مارکس^{۱۹} نیز یکی دیگر از ناقدان مهم بوده که انتقادهای خود را در قالب مکتب مارکسیسم مطرح ساخته است.

علاوه بر آن باید بیان کرد که فرهنگ نقادی در جهان اسلام نیز از اهمیت بسیار بالایی برخوردار بوده است. نگارش حاشیه بر آثار دیگران، تفسیر و تأویل متون، تحلیل نظریه‌ها و اندیشه‌هایی که توسط سرآمدان علم مطرح شده، یکی از ویژگی‌های خاص فرهنگ اسلامی است. در جهان اسلام نه تنها آثار دانشمندان اسلامی، بلکه آرای اندیشمندان یونانی و به نوعی اندیشه‌های متفکران غربی مورد مذاقه و بررسی ژرف قرار گرفته است. بزرگانی چون ابوعلی سینا، امام محمد غزالی، خواجه نصیرالدین طوسی، ابن خلدون، ابوریحان بیرونی و خواجه شمس‌الدین محمد حافظ از زمره شخصیت‌های برجسته علمی و فرهنگی در جهان اسلام هستند که به فرهنگ نقد و تحلیل آرای دیگران اهمیت زیادی داده و به ارزیابی اندیشه‌های سایر دانشمندان و بزرگان توجه داشته و به ارائه نظریه‌های نوین همت گمارده‌اند.

از فعالیت‌های فکری انتقادی در دوران معاصر و در عرصه نقد منابع اطلاعاتی باید به آثار کارل ریموند پوپر^{۲۰}، فیلسوف علم اشاره کرد که دارای آرا و اندیشه‌های مهمی است. همچنین جورج سوروس^{۲۱} در حوزه آزادی اندیشه و جامعه باز^{۲۲} دارای تفکر برجسته‌ای است که در کنار آراء پوپر در فعالیت‌های اطلاع‌رسانی و تحلیل اطلاعات مورد استفاده قرار گرفته است.

مروری بر سیر اندیشه انتقادی

سنت نقادی در کجا و چه وقت تأسیس شد؟ این پرسشی است که شایسته تفکر جدی برای یافتن پاسخ آن است. آنچه قطعی است چنین است: کسنوفانس که سنت ایونایی را به الئا آورد، کاملاً از این واقعیت آگاهی داشت که تعلیمات خود وی حدسی محض است، و اینکه کسان دیگری خواهند آمد که چیزها را از او بهتر می‌دانند. اگر در جست‌وجوی نخستین نشانه‌های این ایستار نقادانه و این آزادی جدید اندیشه برآییم، به نقادیگری آناکسیماندروس نسبت به طالس رهبری می‌شویم (پوپر، ۱۳۷۴، ص ۱۸۴-۱۸۵). می‌دانیم که طالس روحیه انتقاد را در شاگردان خود تقویت می‌کرد و می‌کوشید تا در مواقعی که آنان نکته‌های ارزشمند بیان می‌کنند، این شیوه آنان را تشویق کند.

اما تفکر انتقادی سنت فکری‌ای است که از ایمانوئل کانت آغاز می‌شود. او بخشی از

17. Anatole France

18. Leo Tolstoy

19. Karl Marx

20. Karl Raimund Popper

21. George Soros

22. Open society

تلاش فلسفی خویش را تحقیق در ماهیت و محدودیت‌های دانش بشری قرار داد. از نظر وی، فاعل عمل شناسایی، در آفرینش دورن‌مایه آگاهی سهیم است و آن را سازمان می‌دهد و تفسیر می‌کند. از این رو، فیلسوف باید به معرفت‌شناسی و نقد^{۳۳} توجه کند؛ یعنی در جهت تعیین و تشخیص اشکال و مقولاتی تلاش کند که عمل شناسایی را ممکن می‌سازند (واعظی، ۱۳۸۰، ص ۳۳۴). این شناسایی برای فیلسوف بسیار بااهمیت است و به او کمک می‌کند تا بتواند در فرآیند تحلیل متون و نظریه‌پردازی به‌خوبی از آن بهره‌گیرد. در این میان او با پشتوانه فلسفی به تحلیل و بررسی ایده‌ها همت می‌گمارد و تلاش می‌کند تا با تکیه بر عقل سلیم به تبیین نظریه خویش بپردازد. آنچه که در این عرصه برای فیلسوف مهم تلقی می‌شود تکیه بر شناخت عقلانی از محتوا و به تبع آن درک بهینه متن و یا اندیشه است.

سنت عقلی‌گرانه و سنت بحث انتقادی نماینده تنها راه عملی گسترش شناخت است، البته جز شناخت حدسی یا فرضی، راه دیگری وجود ندارد؛ به‌صورت انحصار، راهی که از آزمایش یا مشاهده آغاز شود وجود ندارد. در توسعه و پیشرفت علم، مشاهده‌ها و آزمایش‌ها تنها نقش برهان‌های انتقادی دارند و این نقش را همراه با براهین دیگر غیرمشاهده‌ای ایفا می‌کنند. البته این نقش مهمی است، ولی اهمیت مشاهده و آزمایش کاملاً وابسته به این امر است که آنها را برای نقادی نظریه‌ها به‌کار ببرند یا به‌کار نبرند (پوپر، ۱۳۷۴، ص ۱۸۶). در نقد متون نیز هنگامی که مبانی و نظریه‌های علمی مطرح می‌شود، بحث شناخت از اهمیت بالایی برخوردار است. روش‌های مبتنی بر روش‌شناسی علمی و پژوهش می‌تواند به میزان زیادی حیطه‌های متعدد شناخت را برای ناقد تحدید کند. از این رو ضرورت دارد تا ابعاد مختلفی از بررسی‌های مبتنی بر روش‌شناسی در این میان مطرح شود.

به‌منظور تأمین چنین دستاوردی، در دوران معاصر اندیشمندیانی چند در این وادی گام نهاده‌اند و تلاش کرده‌اند تا بتوانند با بهره‌گیری از میراث اندیشه انتقادی به تبیین بهتر تحول و تغییر در جهان جدید بپردازند. از زمره اندیشمندیانی که در این عرصه به تحلیل و بررسی وضعیت معاصر پرداخته و در حوزه اندیشه انتقادی به ارائه ایده مبادرت ورزیده‌اند، باید از کارل مارکس نام برد. البته نمی‌توان مارکس را از کسانی دانست که کاملاً در حوزه سنت عقلی‌گرانه به کاوش پرداخته است، ولی او از متفکرانی است که پس از خود پاره‌ای از اندیشمندان را متأثر ساخته است.

همچنان که می‌دانیم کارل مارکس نیز از متفکران جریان تفکر انتقادی است که هابرماس علی‌رغم پاره‌ای اختلاف‌ها از او متأثر است. مارکس براساس ماتریالیسم تاریخی و اعتقاد به اینکه همه تحولات اجتماعی مرهون تغییرهای پدیدآمده در شکل و ابزار تولید است، به تحلیل انتقادی از نظام سرمایه‌داری پرداخت. هدف او از این نقد، هدایت و راهنمایی عمل

انقلابی طبقه کارگر بود (واعظی، ۱۳۸۰، ص ۳۳۴-۳۳۵). از سوی دیگر هابرماس با تکیه بر پاره‌ای از اندیشه‌های مارکس به بیان ابعادی دیگر در عرصه اندیشه انتقادی پرداخت که در فعالیت او در حوزه تاریخ اندیشه انتقادی قابل ملاحظه است و توانست در زمینه‌های مختلف به ارائه آراء خود مبادرت ورزد.

هابرماس روشنفکری است که نظریه‌های خویش را در موضوع‌های کاملاً ناهمگون ابراز می‌کند. مباحثه‌های وی با گادامر، لیوتار، دریدا، پوپر، لومان و اندیش‌ورانی که تخصص‌هایی گوناگون دارند، گویای گسترده و وسیع دغدغه‌های نظری او است. این امر، به ضمیمه رویکرد انتقادی او و میدان دادن به نقد و گفت‌وگو و پویایی تفکر، جمع‌بندی آراء هابرماس را با مشکل روبه‌رو می‌کند (واعظی، ۱۳۸۰، ص ۳۳۴). در قرن بیستم تفکر انتقادی با مکتب فرانکفورت^{۲۴} جان تازه‌ای گرفت. هابرماس از اعضای فعال این مکتب است؛ اگرچه در برخی جهات با آنان اختلاف نظر دارد (واعظی، ۱۳۸۰، ص ۳۳۵)، ولی تفکر انتقادی او توانست عکس‌العمل برجسته‌ای در میان اندیشمندان معاصر او ایجاد کند که هابرماس را به یکی از ارکان اندیشه انتقادی در دوران معاصر تبدیل کرد.

تفکر اندیشمندانی که در عرصه اندیشه انتقادی به ارائه آراء مختلف مبادرت ورزیدند توانست جریانی پدید آورد که متفکران براساس آن به تحلیل و ارزشیابی اندیشه‌های موجود بپردازند. از این منظر نهادینه ساختن این بینش تأثیری به‌سزا در فرآیند نقد منابع اطلاعاتی بر جای نهاده است. در واقع تفکر انتقادی ریشه‌ای قوی برای تقویت و پشتیبانی از فعالیت نقد محسوب می‌شود. با تکیه بر ایده‌های نقادانه، سیر تطور انتقادی در ارتباط با منابع اطلاعاتی شکل می‌گیرد. بنابراین میان اندیشه انتقادی و نقد متون رابطه‌ای مستقیم وجود دارد که با شکل‌گیری نقد جدید به‌صورت جدی در عرصه اندیشه مطرح شده و به پویایی جریان علم یاری می‌رساند.

نقد جدید

در این بخش باید به نقد جدید^{۲۵} نیز اشاره کرد. در نقد جدید، معیارهای تحلیل، متفاوت با نقد کلاسیک بوده و تلاش ناقدان بر نقد متون، به سازه‌های شکلی آن گرایش پیدا کرده است. در این شیوه نقادی که با تکیه بر روش‌های پیشینیان انجام می‌پذیرد، ویژگی‌های خاصی در نقد متون وجود داشته که باعث تفاوت این شیوه نقد با تحلیل‌های گذشته می‌شود، ولی لزوماً نقد جدید در تحلیل متون با موفقیت بالاتری نسبت به نقد کلاسیک همراه نبوده است. بلزی (۱۳۸۴، ص ۳۶) در این رابطه اظهار می‌دارد که نقد جدید بر اثر ناتوانی در قرار دادن دریافت‌های خود در چارچوب نظریه‌ای با کفایت، اساساً نحله‌ای غیرنظری و غیرتبیینی باقی

24. Frankfurt school
25. New Criticism

ماند. این مکتب با اعلام این مطلب که وظیفه نقد، تحلیل عینی فرم است، نتوانست با بسط تحلیلی رابطه زبان و معنا، پیامدهای نظری این موضع خود را دنبال کند. از منظری دیگر، نقد در قالب مکتب‌های مختلفی نمود و بروز پیدا می‌کند. در این عرصه مکتبی چون پدیدارشناسی که به علم تفسیر و نظریه دریافت توجه می‌کند، برجسته است. در کنار آن باید از مکتب‌های دیگری مانند: ساخت‌گرایی، نشانه‌شناسی، مابعدساختارگرایی، و روانکاوی نیز نام برد. صاحب‌نظران هر یک از مکتب‌های نامبرده با تدوین معیارهای تحلیلی خاص خود به نقد متون مبادرت می‌ورزند.

باید اظهار داشت که منتقد امروز در درگیر کردن خود با تحلیلی دقیق‌تر از آنچه که منتقد نسل پیشین انجام داده، مجبور است پیش از آنکه از نتیجه کار خود خشنود شود، از تمامی دانسته‌های شاخه شاخه پژوهشگری سنتی بهره جوید (هال، ۱۳۷۹، ص ۲۲۶). در واقع نقد جدید با بهره‌گیری از توانایی‌های شناختی در حوزه‌های نوین اندیشه معاصر به بررسی‌های مناسبی در حوزه نقد متون نائل آمده است. براین اساس علاوه بر بهره‌گیری از میراث گذشتگان در زمینه نقد، به تبیین معیارهای نوینی همت گمارده است. البته معیارهای نقد در دوران گذشته در بسیاری از موارد همچنان محفوظ مانده‌اند و بنایی استوار در این حوزه ایجاد کرده‌اند، بنابراین ضروری است تا از تجربه‌های ارزشمند پیشینیان در نقد و تحلیل متون بهره گرفت و به توسعه و پیشرفت آن یاری رساند. در این میان پاره‌ای از نقادان نقد جدید می‌کوشند تا پیوندی بیشتر میان نقد جدید و معیارهای پایه و بنیادی نقد ایجاد کنند.

نقد و تحول در درک اطلاعات

منابع اطلاعاتی و کتاب‌ها از زمره موادی هستند که همواره مورد توجه اندیشمندان و متفکران قرار داشته‌اند. اطلاعات، ماده اصلی و مهم تشکیل‌دهنده کتاب‌ها بوده و هست. هرچه در عرصه انتشار کتاب و مواد اطلاعاتی پیش‌تر می‌رویم و با اندیشه‌های نوین مواجه می‌شویم، دایره نقد و بررسی منابع اطلاعاتی از اهمیت بیشتری برخوردار می‌شود و توجه متفکران و نویسندگان را به خود جلب می‌کند. گرچه سخن گفتن در باره ماهیت و ساختار اطلاعات مقوله‌ای به‌غایت غامض است، ولی می‌توان با نقد متون و نوشته‌هایی که در اثر دانش، شناخت و اندیشه پدیدار می‌شوند، و نیز با تکیه بر عقل سلیم و ساحت تفکر، به پالایش و تحلیل متون پرداخت. اطلاعات دارای ساختار قابل‌خداشه‌ای است که با تفسیر و درک آدمی از آن، نسبتی مستقیم دارد.

در قرون جدید پس از آنکه افق تاریخی نوینی برای مغرب‌زمینی‌ها گشوده شد، متون فلسفی، دینی، و هنری قرون وسطی و قبل از آن برای انسان‌های متعلق به این افق تاریخی

جدید، پرابهام جلوه کردند و تفاوت افق تاریخی عصر جدید با عصر گذشته آشکار گردید. این وضع موجب شد در باره تفسیر و فهمیدن متون گذشته بررسی‌ها و تأملات پیچیده و دقیقی انجام دهند و این بررسی‌ها موجب توجه کامل و مستقل به مسئله تفسیر و همچنین فهمیدن متون به‌عنوان گونه‌ای از شناخت شد (مجتهدشبه‌ستری، ۱۳۸۱، ص ۱۴-۱۵). شناختی که در این وادی به آن توجه شد، به معنای قبول محدود بودن درک آدمی از متن و به تبع آن پذیرفتن محدودیت فهم انسان از منابع اطلاعاتی است. این ویژگی در عصر جدید با توانایی‌های خلاقانه ناقدان درهم آمیخت و به اصحاب نقد جرأت کاوش و بررسی در متون بزرگان علم را بخشید. در واقع توانایی ارزشیابی با تکیه بر خردورزی و پذیرفتن این نظریه که هر اندیشه‌ای قابل نقد است و انسان همواره در شناخت خود به پاره‌ای از معانی دست می‌یابد، تکامل یافت. در این میان نقش تفکر و قدرت خلاقه ناقدان بیش از پیش نمایان شد. کاسیرر (۱۳۸۲، ص ۴۲۳) بیان می‌کند که مشهورترین عنوان جاودانی و افتخار آفرین عصر روشنگری [یعنی عصر نقد] به‌خاطر همین دستاورد سترگ است که نقد را با آفرینندگی (که پیش از آن به این کمال صورت نگرفته بود) چنان ترکیب کرد که نقد مستقیماً به خلاقیت تبدیل شد.

این خلاقیت در واقع توانایی ناقدان را برای درک بهتر اطلاعات و تحلیل مناسب آن تقویت می‌کند. خلاقیت با قدرت شناخت و درک آدمی نسبتی دوسویه دارد. برای درک متون توجه به ساختار اطلاعات و محتوای آن امری ضروری است. در واقع فضای علمی جامعه‌ای که ناقد در آن رشد یافته و یا زندگی می‌کند می‌تواند تأثیر به‌سزایی در فرآیند نقد داشته باشد. از همین رو قدرت تأویل متن دارای اهمیت بالایی است و تحولی که در جهان نوین ایجاد شده در سطح معرفت آدمی و میزان درک او از دانش زمان است.

غفلت گذشتگان از مبانی و پیش‌فرض‌های فهمیدن متون و آنچه واقعاً در روند فهمیدن رخ می‌دهد، به این علت بود که در گذشته افق تاریخی مؤلفان متون و مفسران آنها با یکدیگر چندان متفاوت نبود و چون تجربه‌ها و زبان‌های آنها مشترک بود، لازم نبود محتوایی از یک افق تاریخی در افق تاریخی دیگر ترجمه شود (مجتهدشبه‌ستری، ۱۳۸۱، ص ۱۴)، در حالی که در دوران معاصر میزان درک تحلیل‌گران از متون و منابع اطلاعاتی دارای فاصله زیادی است و همین مسئله تا حد زیادی در شرایط فهم متون و تأویل آن تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر جای نهاده است.

علاوه بر آن باید به نقش مهم فلسفه نظام‌مند در این عرصه اشاره کرد و اهمیت آن را یادآور شد. چنانچه میان مسائل اساسی فلسفه نظام‌مند و مسائل اساسی نقد ادبی همواره رابطه‌ای نزدیک موجود بوده است و پس از نوزایی روح فلسفی در دوره رنسانس که مدعی زایش دوباره هنرها و علوم بود این رابطه به تأثیری متقابل، حیاتی و بی‌واسطه یعنی به بده و

بستان دائم میان این دو قلمرو انجامید، اما عصر روشنگری گامی فراتر گذاشت و وابستگی میان فلسفه و نقد را به معنایی دقیق‌تر توضیح داد؛ یعنی این وابستگی را نه تنها علی، بلکه به معنای اصیل و جوهری نیز تبیین کرد. روشنگری، فلسفه و نقد را وابسته به هم و در آثار غیرمستقیم‌شان هماهنگ با یکدیگر می‌داند و نیز می‌کوشد تا برای هر دو سرشتی واحد بیابد (کاسیرر، ۱۳۸۲، ص ۴۱۹).

فلسفه با حمایت نظری از معرفت و دانش بشری به شناخت بهتر متن کمک کرده و فرآیند نقد را پشتیبانی می‌کند. این شناخت در درک متن و سپس تفسیر آن و نیز تحلیل و بررسی متن، نقشی مؤثر و بنیادی ایفا می‌کند. با تکیه بر چنین بینشی منابع اطلاعاتی در بومه نقد و بررسی قرار می‌گیرند و امکان انتقاد نسبت به هر یک از منابع اطلاعاتی وجود دارد. پشتوانه فلسفی در جهان معاصر پایه استواری برای فعالیت نقد متون به وجود آورده است.

معناداری گزاره‌ها و نقد متون

عقیده به نیازمندی متن به تفسیر، خود بر دو نگرش انتقادی مبتنی است: نخست اینکه خود متن غیر از معنای آن است و معنا هرگز بر ملا و آفتابی نیست. دیگر اینکه معنا بالاخره نمی‌تواند از متن منفصل و با عقیده آن بیگانه باشد و متن تنها اساس معنای مورد نظر است (مجتهدشبه‌ستری، ۱۳۸۱، ص ۱۵). این نکته ظریف به ما کمک می‌کند تا در نقد متون به اثر برداشت خواننده در درک متن توجه و دقت کافی داشته باشیم. برای شناخت بهتر نقش تفسیر متون و میزان درک آدمی از نگارش‌ها، بررسی مفهوم معناداری گزاره‌ها می‌تواند رهگشا باشد.

معانی ذهنی انسان قابلیت عینی شدن را دارند، یعنی خود را در ساخته‌هایی از فعالیت آدمی بروز می‌دهند که به عنوان عنصرهای تشکیل دهنده یک جهان مشترک هم در دسترس سازندگان‌شان و هم در دسترس مردمان دیگر قرار دارند. این گونه جلوه‌های عینی نشانه‌های کم و بیش بادوامی از فرآیندهای ذهنی سازندگان‌شان به‌شمار می‌روند که قابلیت استفاده‌شان از حد و مرز موقعیت چهره‌به‌چهره‌ای که در آن می‌توان مستقیماً آنها را درک کرد، فراتر می‌رود (برگر و لوکمان، ۱۳۷۵، ص ۵۴). در واقع در زمان و مکان‌های دیگر غیر از عرصه‌ای که مؤلف به پدید آوردن متنی همت گمارده است، قابلیت تفسیر و تحلیل معنای متن وجود دارد. معناداری گزاره‌ها بر این اساس تبیین می‌شود که هر متن دارای بافتی از کلمات است که در مجموع معنای مشخصی را افاده می‌کند. برای انجام یک نقد روش مند، اطلاع از بافت کلی و نیز معنادار بودن متن الزامی است. همچنین آشنایی با نظریه‌های معنا می‌تواند به تحلیل مناسب‌ترین مفهوم یاری رساند.

برخی از اندیشمندان مانند ویلیام پ. آلستون مجموع نظریه‌های معنا را به سه دسته تقسیم

کرده‌اند: نظریه مصداقی یا حکایی معنا، نظریه مفهومی یا ایده‌ای معنا، و نظریه رفتارگرایانه معنا (نصری، ۱۳۸۱، ص ۲۴). هر یک از این نظریه‌ها با برخورداری از ویژگی‌های خاص خود می‌تواند به درک معناداری در متن یاری رساند و از فرآیند تحلیل متون پشتیبانی کند. از سوی دیگر یکی از نظریه‌های مهم معناداری، نظریه تحقیق‌پذیری^{۲۶} است.

طبق این نظریه معیار معنادار بودن یک لفظ یا یک قضیه، تحقیق‌پذیری تجربی است. اگر بتوانیم سخن خود را به صورت تجربی اثبات کنیم آنگاه معنادار خواهد بود. به‌زعم طرفداران این نظریه، معیار معنادار بودن کلام، اثبات‌پذیری آن است و اگر دلایلی برای اثبات اظهارات ما وجود نداشته باشد، الفاظ یا عبارات معنادار نخواهند بود (نصری، ۱۳۸۱، ص ۲۵). در واقع معناداری گزاره‌ها در متون اطلاعاتی نسبتی مستقیم با درک و اثبات منطقی آنان دارد. در نقد منابع اطلاعاتی، وجود یکپارچگی و انسجام در معنای کلی متن می‌تواند به درک بهتر گزاره‌ها کمک کند.

تبیین وضعیت درک و شناخت در تاویل منابع اطلاعاتی

جست‌وجوی شناخت به قدمت تاریخ بشر است. با آغاز گروه‌بندی اجتماعی و بهره‌گیری از ابزار به‌منظور بهتر برآورده ساختن نیازهای روزانه، میل شناختن پدیدار شد، زیرا که شناخت برای تسلط بر اشیاء پیرامون و به‌خدمت گرفتن آنها ضرورت دارد. ذات شناخت همانا تعمیم^{۲۷} است (رایش‌نباخ، ۱۳۷۱، ص ۲۵). با بهره‌گیری از امکان تعمیم می‌توان به درک مناسب‌تری از مفهوم دست یافت. برای شناخت بهتر در درک منبع اطلاعاتی و ارائه تفسیری مناسب از متن، فهم محتوای منبع اطلاعاتی اهمیت بالایی دارد. تبیین مفهوم با تکیه بر قدرت شناخت و شناسایی معنای نهفته در متن میسر است.

بحث و بررسی موضوع فهمیدن به مثابه گونه‌ای از شناختن که باید تئوری و روش خود را داشته باشد، از قرن نوزدهم آغاز شده است و تا قرن نوزدهم تنها از قاعده‌های تفسیر متون دینی، فلسفی، هنری و حقوقی سخن می‌گفتند و در این زمینه‌ها مباحث و سوابقی وجود داشت. این قاعده‌ها عبارت بودند از لزوم آشنایی با زبان متن و قواعد دستوری آن، لزوم دقت در چگونگی به‌کاربردن واژه‌ها و ترکیبات به‌وسیله مؤلف متن، لزوم تأمل در سبک و اسلوب استفاده شده از آن در هر بخش از متن و احتمالاً لزوم توجه به موقعیتی که مؤلف متن را در آن موقعیت پدید آورده است (مجتهدشبه‌ستری، ۱۳۸۱، ص ۱۳-۱۴). این موارد در تعامل قدرت شناخت ناقد برای دستیابی به مفهومی مناسب از متن می‌توانست تأثیر بالایی داشته باشد. ولی نکته‌ای مهم در این عرصه قابل عنایت است که در شناخت و درک متن تأثیرگذار است و آن اینکه میزان درک هر خواننده‌ای با مفهوم مستتر در متن رابطه‌ای مستقیم دارد. برای ارائه

26. Theory of verification

27. Generalization

تفسیر مناسب از متن فهم صحیح آن می‌تواند به ارائه تأویل مطلوبی از آن بیانجامد. بنابراین فهم و درک صحیح به شناخت بهتر یاری می‌رساند و آن را تقویت می‌کند. فهمیدن نوعی شناختن است. خواندن یک متن یا شنیدن یک گفتار غیر از فهمیدن آن است و ممکن است شخص سخنی را شنود یا متنی را بخواند، ولی آن را نفهمد. پس از رویارویی با یک متن یا گفتار می‌توان با آن دوگونه برخورد کرد. یک گونه برخورد، تبیین آن متن یا گفتار به‌عنوان یک پدیده است؛ در روش تبیین، ارتباطاتی را که پدیده‌ها از آن ناشی شده با قواعد مربوط توضیح می‌دهند و معلوم می‌کنند که این پدیده چگونه واقع شده است. برخورد دیگر، تفسیر آن متن یا گفتار و فهمیدن آن است. با عمل تفسیر، متن یا گفتار شفاف می‌شود و معنای خود را نشان می‌دهد. تفسیر بر این پیش‌فرض مبتنی است که خواندن و شنیدن یک متن یا گفتار، گرچه مدلولات کلمات و جملات آنها معلوم باشد، آنچه را متن و گفتار در خود پنهان دارند آشکار نمی‌کند و این امر پنهان را تنها با تفسیر می‌توان آشکار و برملا کرد (مجتهدشبه‌ستری، ۱۳۸۱، ص ۱۳). قدرت تفسیر یک متن با تکیه بر عناصر اصلی معنایی در آن امکان دارد. برای نقد مناسب ضروری است تا ناقد بکوشد به‌گونه مفهوم دست یابد. در هر متنی امکان تفسیرهای مختلف وجود دارد و تلاش ناقد همواره بر آن است تا بتواند تفسیر مناسب‌تری که امکان تطبیق‌پذیری بالاتری با متن دارد را ارائه دهد. در این میان واقع‌گرایی ناقد در درک متن و تفسیر معنای آن مهم است که با تکیه بر مبانی فلسفی و تحلیل انتقادی صورت می‌پذیرد.

تأویل ادبی در انگلستان و امریکا عمدتاً در چارچوب واقع‌گرایی (به تعبیر فلسفی) صورت می‌گیرد. محض نمونه، گرایش این مکتب متوجه این پیش‌فرض است که اثر ادبی صرفاً در جهان خارج و ذاتاً مستقل از ادارک‌کنندگان آن واقع است. ادارک هر کس از اثر را باید جدا از خود اثر انگاشت و وظیفه تأویل ادبی، سخن گفتن در باره خود اثر است. نیات و مقاصد مؤلف نیز دقیقاً از اثر جدا نگه داشته می‌شود؛ اثر موجودی فی‌نفسه است، موجودی که توانایی‌ها و تحرکات خاص خودش را دارد. نمونه متعارف تأویل‌کننده دوره جدید کسی است که عموماً از خودمختاری هستی اثر ادبی دفاع می‌کند و وظیفه خود را جاری کردن این هستی در سراسر تحلیل متن می‌داند. بدین ترتیب جدایی ابتدایی فاعل و موضوع یا ذهن و عین، اصل متعارف واقع‌گرایی، به معنای فلسفی و چارچوب تأویل ادبی بدل می‌شود (پالمر، ۱۳۸۲، ص ۱۱-۱۲). براین اساس عنایت به محتوا در رأس تلاش برای درک مفهوم محسوب می‌شود. هر اثری که مورد نقد قرار می‌گیرد باید در حکم یک موجود مستقل در نظر گرفته شود که می‌تواند فراتر از تأثیر شخصیت نویسنده مورد تحلیل قرار گیرد. محتوای متن قابلیت آن را دارد که توسط افراد مختلف، تفسیرهای گوناگون را شامل شود، ولی باید به

این نکته مهم توجه داشت که صرفنظر از تفاسیر مختلفی که از متن برمی آید، همواره تأویل مناسب‌تری وجود دارد که با معنا، محتوا و مفهوم متن امکان تطبیق بیشتری دارد؛ بنابراین سعی ناقد باید بر آن قرار گیرد تا بتواند بهترین تفسیر را از متن ارائه دهد.

تأثیر اندیشه و برداشت ناقد از نقد

از سوی دیگر باید توجه داشت که در تحلیل اطلاعات، ما همواره با برداشت خاص خود از آن روبرو هستیم. موردی که در نگارش‌های انتقادی حتماً باید مورد عنایت قرار گیرد آن است که درک و برداشت ما از منابع اطلاعاتی لزوماً با مقصود و غرض پدیدآورنده آن یکسان نیست. این نکته مهمی است که در ارزشیابی فرآیند نقد باید مورد توجه قرار گیرد. گرچه متن دارای ساختاری مدون و مشخص است، ولی هرگز برداشت‌های انسانی یکسانی از آن صورت نمی‌پذیرد. در ارتباط با میزان درک مفهوم در مخاطب همواره عواملی چون هنجارها، ارزش‌ها، ادراک و شناخت انسانی دخیل هستند. براین اساس، دریافتی که یک مخاطب از متنی واحد دارد، ممکن است متفاوت با برداشت مخاطب دیگری باشد. این پدیده سبب شده تا به سنجش درک مخاطب در دریافت اطلاعات از متن توجه بیشتری شود. حتی در هنگام مرادوه رودرو نیز ممکن است با مواردی برخورد داشته باشیم که از سخنی که با منظور مشخص ادای می‌شود، برداشتی کاملاً مغایر صورت پذیرد، زیرا در بسیاری از موارد وجود ایهام در بیان و یا امکان برداشت معانی متفاوت از اطلاعات وجود دارد. علاوه بر آن پیشینه متون و منابع اطلاعاتی در ارتباط با نقد می‌تواند مورد ملاحظه قرار گیرد. بستر اطلاعاتی یکی از عوامل مهم در فرآیند نقد محسوب می‌شود که بر اندیشه ناقد تأثیر می‌گذارد.

ظهور نقد همواره با توجه به زمینه و بستری است که اثر در آن ارائه می‌شود، یعنی منبع با عنایت به نگارش‌های موجود مورد بررسی قرار می‌گیرد. هیچ نوشته‌ای در خلأ واقع نشده، بلکه انعکاسی از دنیای بیرونی است که تظاهر عینی پیدا می‌کند (درودی، ۱۳۸۵، ص ۲۸۱). علاوه بر زمینه نقد که در آن محیط مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد، برداشت ناقد از متن و منبع اطلاعاتی نقش مهمی در تبیین نقد برعهده دارد. تحلیل متن و فرضی که ما در درک اطلاعات داریم می‌تواند در ارائه نقدی پیراسته‌تر مؤثر باشد. برای شناخت متن و آغاز نقدی مطلوب، باید بر اصولی تکیه کنیم تا بتوانیم با حمایت آنها به ادامه تحلیل و ارزشیابی متن بپردازیم.

در این میان ممکن است برخی از پیش فرض‌های ما در فرآیند نقد مورد تردید قرار گیرد، ولی با آنکه هر یک از مفروضات ما ممکن است در معرض چالش قرار گیرد، مورد چالش قرار دادن همه آنها همزمان با هم غیرعملی است؛ بنابراین هر نقد باید تدریجی و تکه‌تکه باشد

(برخلاف نظر کلی گرانه و یکپارچه دوئم و کوئین)؛ و این راه دیگری از گفتن این مطلب است که قاعده کلی هر بحث نقدی عبارت از آن است که به مسئله خود بچسبیم، و اینکه باید آن را در صورت امکان به پاره‌های جزئی تقسیم کنیم و در زمان واحد برای حل کردن بیش از یکی از آن مسائل جزئی نکوشیم. البته می‌توانیم همیشه از یک مسئله اضافی و فرعی آغاز کنیم یا به جای مسئله خود، مسئله بهتری جانشین سازیم (پوپر، ۱۳۷۴، ص ۲۹۶). براین اساس، هسته اصلی بحث در نقد متون، مسئله بنیادی مورد مناقشه در نقد است. در نقد متون برداشت‌های ناقد از متن در واقع براساس پیشینه اندیشه و افکار او درباره موضوع مورد مناقشه است. ناقد با میزان درک خود از مسئله مطرح شده در متن به نقد اثر مبادرت می‌ورزد؛ پس در اینجا برداشت ناقد از محدوده بحث، ربط وثیق با شناخت و آگاهی او از موضوع و نیز ادراک پیشینی او از مسئله مورد نظر دارد.

پیوستگی میان متن، معنا و نقد

معنای هر متن یک واقعیت پنهان است که باید به وسیله تفسیر برملا و آشکار شود. دلالت متن بر معنا در پرتو عمل تفسیر حاصل می‌شود. در واقع، متن به وسیله تفسیر به سخن می‌آید و آنچه را در درون خود دارد بیرون می‌ریزد (مجتهدشبه‌ستری، ۱۳۸۱، ص ۱۵). متن برای شناخته شدن بیشتر و درک محتوای آن مورد تحلیل قرار می‌گیرد. این بررسی همواره به منظور شناخت بهتر متن و دریافت معنای مورد نظر در آن انجام می‌پذیرد. برای درک مفهوم متن نیاز به آگاهی در باره موضوع و نیز محتوای اصلی آن است. متن از یک سو مورد مذاقه قرار گرفته و ابعاد و جنبه‌های معنایی آن بررسی می‌شود و از سوی دیگر ارتباط میان منظور نویسنده و تأثیر آن بر درک خواننده مورد تحلیل قرار می‌گیرد. در این میان تبیین مسئله معنا و مفهوم متن در نقد نقش مهمی برعهده دارد.

دشواری عمده نظری فراراه موضع انتقادی جدید، مسئله معنا بود. در چارچوب نظریه تجربی، متن دارای معنایی واحد و مشخص، هر چند پیچیده بود و مؤلف، مرجع این معنا محسوب می‌شد، معنا آن چیزی بود که مؤلف در متن گذاشته بود. نظریه پردازان بعدی با نفی دسترسی به قصد مؤلف به مثابه تضمین‌کننده معنا، خواننده را به عنوان مرجع تازه‌ای برای تعیین معنای واحد و تک‌صدایی متن، علم کردند (بلزی، ۱۳۸۴، ص ۳۳)؛ یعنی خواننده است که معنای متن را استخراج کرده و برداشت او از متن به منزله مفهوم عینی و بیرونی متن ظاهر می‌شود. در این نظریه استقلال متن از برداشت خواننده میسر نیست و متن با درک خواننده و تفسیری که او از متن ارائه می‌دهد نسبتی نزدیک دارد.

از سوی دیگر، آستین در نظریه فعل گفتاری بر این نکته تأکید دارد که معنی باید در

شرایط کاربردی آن مورد بررسی قرار گیرد. محیطی حاکم بر گوینده و شنونده که در آن کلام تولید می‌شود، در معنادگی آن مؤثر است. محتوا و موقعیت زبانی و شرایط غیرزبانی گفتار، بافت آن را تشکیل می‌دهند. در واقع بافت عبارت است از محیط زبانی و غیرزبانی حاکم بر سخن؛ از همین جاست که بافت را به دو قسم زبانی و غیرزبانی تقسیم کرده‌اند (نصری، ۱۳۸۱، ص ۴۳). بنابراین بافت می‌تواند با تأثیری که بر درک متن برجای می‌نهد به شناخت بهتر متن و درک مناسب‌تر آن رهنمون شود. باید توجه داشت که تفسیر متن همواره با نگرش انتقادی همراه است. این نگرش تلاش می‌کند تا خواننده با شناخت پیراسته‌تری به برداشت‌های خویش از متن اقدام ورزد.

تفسیر متن به منظور فهم آن بر سه نگرش انتقادی استوار است: ۱. درست فهمیده شدن هر متن تنها با تفسیر آن ممکن است؛ ۲. از هر متن تفسیرهای متعدد می‌توان داد. هر متنی وجود متعدد دارد و فهمیدن معنای متن یک مسئله بدیهی نیست؛ ۳. باید معنای درست متن را تشخیص داد و آن را انتخاب و توجیه کرد و تفسیرهای نامناسب و معانی نادرست را کنار گذاشت (مجتهدشبه‌ستری، ۱۳۸۱، ص ۱۵). با در نظر گرفتن این ابعاد در نقد متون می‌توان تلاش کرد تا به معنای واقعی و مناسب متن دست یافت. برای تفسیر و شناخت بهتر متن، با تکیه بر برداشت‌های صحیح می‌توان به نقد منبع اطلاعاتی دست یازید و کوشش کرد تا درک خواننده از متن را بیشتر به مراد پدیدآورنده اثر نزدیک کرد.

مفهوم نسبی بودن تحلیل منابع اطلاعاتی

تودورف همچون بارت به معنای یکه متن بی‌باور است: متن در جریان دو بار خواندن یکسان نمی‌ماند؛ در هر بار خواندن معنایی تازه می‌یابد و این علیه پوزیتیویسم در علوم اجتماعی است که معنای نهایی و قطعی را می‌جست. معنای نهایی نه اینکه دست‌یافتنی نیست، بلکه اساساً وجود ندارد (تودورف، ۱۹۷۳، ص ۱۵-۱۶ نقل در احمدی، ۱۳۸۵، ص ۱۷۳-۱۷۴). براین اساس و بر مبنای نظر تودورف و بارت هرگونه برداشت از منبع اطلاعاتی، همراه با درک نوینی از محتوای آن است. اگر بپذیریم که دستیابی به معنای نهایی قابل حصول نیست، در آن صورت فرآیند تحلیل متن و ارائه برداشت‌های مختلف بیشتر قابل قبول است. با این فرض امکان نقد متون در هر سطحی قابل پذیرش است. این مسئله در ارتباط با فرضیه‌های علمی که در متون اطلاعاتی مطرح می‌شود قابل تطبیق است. فرضیه‌های نوینی که در متون علمی بیان می‌شوند و فقره‌های اطلاعاتی مبتنی بر آنها که به صورت اطلاعات مستند به ثبت می‌رسند، از این ویژگی برخوردارند که اکتشاف‌های نوین آنها را تکمیل می‌کنند و در برخی موارد به سستی اعتبار آنان می‌انجامند. البته در ارتباط با اعتبار مبانی علمی که مبتنی بر

فرضیه‌های پایه خود هستند، معمولاً دستاوردهای نوین علمی به پشتیبانی و تقویت علمی آنها کمک می‌کند.

هنگامی که برای تبیین پدیده‌های مشاهده شده معین فرضیه‌ای طرح می‌کنیم، البته آن را طوری می‌سازیم که وقوع آن پدیده‌ها را ایجاد کند؛ بنابراین، واقعیاتی که آن فرضیه باید تبیین کند جزء شواهد مؤید آن محسوب می‌شوند. اما بسیار مطلوب است که فرضیه علمی را شواهد جدید نیز تأیید کنند، یعنی شواهدی که هنگام تنظیم فرضیه شناخته نبوده‌اند یا به حساب نیامده‌اند؛ در واقع بسیاری از فرضیه‌ها و نظریه‌های علوم طبیعی را این‌گونه پدیده‌های جدید پشتیبانی کرده‌اند و در نتیجه بر میزان تأییدشدگی آنها افزوده‌اند (همپل، ۱۳۸۰، ص ۴۵). بنابراین تا زمان تأیید جامع‌تر متون اطلاعاتی و مبانی علمی، امکان تحلیل و بررسی بیشتری وجود دارد که در پاره‌ای از موارد متون علمی با گذشت زمان و توسعه آتی گزاره‌های مؤید و فرضیه‌های نوین دارای استحکام بیشتری می‌شوند. ردپای این مسئله در قرن هجدهم و به‌خصوص در رابطه با درک مفهوم متن مورد توجه قرار گرفته بود. چنانچه در باره تنگناهای شناختی و درک متون اطلاعاتی تلاش می‌کردند تا به‌گونه موانع شناختی دست یابند.

متفکران سده هجدهم حتی در جایی که محدودیت مفهومی را برای بررسی آثار ذوقی می‌پذیرند و در آنها وجود عنصری خردگریز را تصدیق می‌کنند، خواهان شناختی روشن و استوار درباره همین محدودیت هستند (کاسیرر، ۱۳۸۲، ص ۴۲۰). درک این معنا خود سبب تحول مهمی در سیر اندیشه انتقادی شد، به‌ویژه آنکه با گسترش دامنه علم و به‌وجود آمدن تخصص‌های مختلف ابعاد متناظری در این حوزه ظهور کرد. یکی از مسائل مهمی که با توسعه مبانی علمی پدیدار شد، شکل‌گیری ساختار ترکیبی علوم و بحث شناخت بود. در این رابطه توجه بیشتر به تخصص‌گرایی و جنبه‌های متعدد یک رشته علمی، به پیشرفت گرایش‌های نوین در حوزه علم منجر شد. همین امر تقویت تخصص در یک رشته و یا گرایش خاص را به همراه داشت و باعث شد که متفکران در رشته‌های علمی به تقویت بیشتر دانش خود در حوزه‌های خاص بپردازند.

با پیدایش شکل‌های پیچیده‌تر دانش و ظهور رونق اقتصادی، متخصصان تمام وقت خود را صرف رشته‌ها و موضوع‌هایی از مهارت تخصصی خویش می‌سازند که همراه با تکامل ابزارهای عقلی، ممکن است فاصله‌شان از ضروریات عملی زندگی روزمره پیوسته بیشتر شود. خبرگان در این حوزه‌های خالص‌تر شده دانش، دعوی مقام ویژه‌ای برای خود دارند (برگر و لوکمان، ۱۳۷۵، ص ۱۶۰) که این مسئله می‌تواند دارای آثار مثبت و منفی باشد. از یک سو توانایی علمی آنان با تقویت تخصص‌ها پشتیبانی می‌شود و از سوی دیگر موقعیت بالاتر علمی ممکن است رگه‌هایی از جزمیت در آنان پدید آورد. مهم‌ترین دستاوردی که

در دوران معاصر از سوی برخی فیلسوفان علم چون پوپر مطرح شد، در واقع ارائه راه‌حل عملی برای مقابله با جزمیت علمی حاصل از توسعه و پیشرفت تخصصی علم بود. تلاش کسانی چون پوپر در مسئله فرآیند نقد علمی بر این مبنای مهم پایه‌ریزی شد که ما ضمن پذیرش کاستی‌ها در برداشت خود از قوانین و فرضیه‌های علمی، می‌توانیم مطمئن باشیم که با بهره‌گیری از نقد امکان اصلاح خطاهای علمی وجود دارد.

بدین‌گونه ما با یک نقطه عزیمت مبهم آغاز می‌کنیم و بر روی شالوده‌های غیرمطمئن بنایی می‌سازیم. ولی می‌توانیم پیشرفت کنیم، گاه می‌توانیم پس از مقداری انتقاد متوجه آن شویم که حق با ما نبوده است، می‌توانیم از اشتباه‌های خویش چیز بیاموزیم، از فهمیدن اینکه اشتباه کرده‌ایم... بنابراین، نخستین رأی و نظر من آن است که نقطه عزیمت ما عقل سلیم است و انتقاد افراز بزرگ ما برای پیشرفت است (پوپر، ۱۳۷۴، ص ۳۷). پوپر در همین راستا اظهار می‌کند که هر منبعی اعم از سنت، برهان، تصورها و مشاهده‌ها را می‌توان به‌کار برد، اما هیچ‌کدام سندیتی ندارد. از هر نوع منبعی استقبال می‌شود، ولی هیچ عبارتی از انتقاد مصون نیست (پوپر، ۱۹۶۶، ص ۳۷۸ نقل در رابینسون^{۲۸}، ۲۰۰۱). همچنین پوپر درباره منابع دانش معتقد است که هیچ منبع نهایی از دانش وجود ندارد. از هر منبعی، هر پیشنهادی استقبال می‌شود، اما بررسی نقادانه هر منبعی و هر پیشنهادی نیز آزاد است (پوپر، ۱۹۹۲، ص ۴۹). این ایده امروزه در فرآیند نقد منابع اطلاعاتی تأثیر به‌سزایی برجای نهاده است. در محیط‌های علمی تمامی آثار منتشر شده می‌توانند مورد نقد قرار گیرند و بسیاری از آنان در یک فرآیند تحلیلی در مجله‌های تخصصی و یا دیگر رسانه‌ها نقد می‌شوند. همچنانکه می‌دانیم، فرآیند نقد در محیط‌های علمی گرچه فعالیتی مقبول و پذیرفته شده است، ولی مبتنی بر شالوده و زیربنای فلسفی است. بر همین مبنا فعالیت‌های علمی در این حوزه با تکیه بر مبانی عقلانی و روش‌های علمی انجام می‌پذیرد. پوپر (۱۳۷۴، ص ۱۸۷) با این رویکرد بیان می‌کند که تنها یک عنصر عقلانیت در تلاش‌های ما برای شناخت جهان وجود دارد، و آن آزمایش نقدی نظریه‌های ماست.

از سوی دیگر اقدام به تحلیل و انتقاد، خود مستلزم داشتن شناختی عمیق و مستند است، به‌ویژه در جایی که افراد در یک حلقه انتقادی و مشترک به فرآیند نقد می‌پردازند. بنابراین نقد در بستری واقع می‌شود که آن، سطحی اولیه از دانش تخصصی است و بدون شناخت کافی اساساً فعالیت در حوزه‌های انتقادی ابتر و عقیم است.

اشخاصی که در یک بحث نقدی پرثمر دخالت دارند، غالباً اگر ناخودآگاه هم باشد، بر دو چیز اعتماد می‌کنند: یکی اینکه هر دو طرف دعوی این را می‌پذیرند که هدفشان مشترکاً دست یافتن به حقیقت یا دست‌کم نزدیک‌تر شدن به آن است؛ و دیگر اینکه مقدار

28. Robinson

قابل توجهی از شناخت مشترک دارند. این بدان معنی نیست که هر یک از این دو چیز مبنایی ضروری برای هر بحث است، یا آنکه این دو چیز خود از دانسته‌های پیش از تجربه است و نمی‌تواند به نوبه خود در معرض بحث نقدی قرار گیرد؛ تنها به این معنی است که نقادی هرگز از عدم آغاز نمی‌شود، هر چند هر یک از نقطه‌های آغاز آن می‌تواند، هر یک در زمانی، در جریان مجادله نقدی مورد چالش واقع شود (پوپر، ۱۳۷۴، ص ۲۹۵).

بر اساس مطالب پیش گفته باید اظهار داشت که فعالیت نقد در یک چارچوب مدون که خود آن چارچوب نیز قابل نقد و تحلیل است، انجام می‌پذیرد و نمی‌توان نظری نهایی درباره منبع اطلاعاتی صادر کرد و اندیشه‌های ما تا زمانی قابل استناد و بهره‌گیری هستند که توسط فرضیه‌ها و قوانین جدید نقض نشده باشند. این مفهوم در فلسفه تحلیلی نوین در ارتباط با نقد منابع اطلاعاتی کاربردی پرنفوذ دارد و بر همین معیار آرای ما را در حوزه نقد، نسبی قلمداد می‌کند.

نتیجه‌گیری

نقد منابع اطلاعاتی از منظر تبیین وضعیت آن دارای ریشه معرفت‌شناسانه است. این رویکرد در تحلیل منابع اطلاعاتی تأثیری بسزا بر جای نهاده است. همچنان که می‌دانیم، اهمیت فعالیت در حوزه نقد منابع اطلاعاتی در جهان معاصر بسیار افزایش یافته است. با گسترش این مفهوم در دوران معاصر ابعاد معرفت‌شناسانه این زمینه موضوعی نیز مورد عنایت قرار گرفته و در اطراف آن آثار قابل ملاحظه‌ای به رشته تحریر درآمده است. از زمره مباحث مهم در این حوزه توجه به محدود بودن درک آدمی از متن و به تبع آن پذیرفتن محدودیت فهم انسان از منابع اطلاعاتی است. برای درک متون و قدرت بهتر شناخت اطلاعات، ضروری است تا ساختار اطلاعات و محتوای آن مورد مذاقه و توجه بیشتری قرار گیرد. در این میان فلسفه با پشتیبانی از مبانی و فرضیه‌های مطرح شده در عرصه دانش بشری، به اندیشمندان کمک می‌کند تا شناخت بهتری از متن داشته باشند و فرآیند نقد را به انجام رسانند. شناخت حاصل از درک متن و تأویل اجزای آن، در کنار تحلیل اطلاعات می‌تواند نقشی مؤثر بر جای گذارد. پیشینه فکری، مبانی نظری اندیشه ناقد، و همچنین فضای علمی و فرهنگی زندگی ناقد در درک اطلاعات و فرآیند نقد بسیار مؤثر است. در ارتباط با نقد منابع اطلاعاتی، امکان تحلیل معنای متن در زمان و مکان دیگری غیر از عرصه‌ای که مؤلف به پدید آوردن اطلاعات همت گمارده، وجود دارد که این مسئله به ارائه طیف وسیعی از برداشت‌های مختلف از اطلاعات منجر می‌شود.

تأویل و تشریح محتوایی اطلاعات مندرج در یک متن، با بهره‌گیری از فقره‌های اصلی

معنایی در آن امکان دارد. برای نگارش یک نقد سودمند و مؤثر، ناقد تلاش می‌کند تا محتوای اصلی متن را دریابد و براساس معنای هسته که ساختار متن را تشکیل می‌دهد به تحلیل مناسب مبادرت ورزد. یکی از مواردی که در نقد متون باید مورد توجه قرار گیرد تا نتیجه به نحو مطلوب ارائه شود، آن است که در هر متنی امکان برداشت‌های گوناگون وجود دارد و ناقد می‌کوشد تا تحلیل واقع‌گرایانه‌ای از متن ارائه دهد. باید توجه داشت که متن مطرح شده که مورد نقد قرار می‌گیرد، در نقش یک موجود مستقل است که جدا از اثر شخصیت نویسنده مورد تحلیل قرار می‌گیرد. متون مختلف این امکان را در ذات خود دارند که توسط ناقدان متعدد تأویل شوند و نظر آنان را پذیرا شوند.

در فرآیند نقد منابع اطلاعاتی، تحلیلی که ناقدان از آن ارائه می‌دهند، برداشت‌هایی است که آنان از درک متن به دست می‌آورند. بنابراین باید به این نکته مهم توجه کرد که ممکن است شناختی که ما از متن به دست می‌آوریم و درکی که از اطلاعات یک متن داریم، لزوماً با مقصود پدیدآورنده آن همگون نباشد. این مورد باید حتماً در نقد متون مورد توجه قرار گیرد و این نکته مهمی است که در ارزشیابی فرآیند نقد می‌تواند مورد ملاحظه قرار گیرد.

برای درک معنای اطلاعات مندرج در متن، ضروری است تا محتوای اصلی متن مورد مذاقه قرار گیرد و موضوع اصلی آن تبیین شود. در واقع باید با مطالعه درباره معنای گزاره‌ها تلاش کرد تا به مفهوم اصلی آنان پی برد. هدف نویسنده از نگارش متن و تأثیری که بر مخاطب برجای می‌نهد مورد تحلیل قرار می‌گیرد. با در نظر گرفتن موارد پیش گفته در نقد متون می‌توان امیدوار بود که به معنای مناسب‌تری در درک متن نزدیک شد. به منظور تأویل و شناخت بهتر اطلاعات مندرج در متن، بهتر آن است که برداشت‌های خود را تا زمانی معتبر بدانیم که اندیشه استوار دیگری آن را نقض نکرده است. با این رویکرد می‌توان انتظار داشت که نقد منبع اطلاعاتی بیشتر به برداشت صحیح نزدیک باشد.

منابع

- احمدی، بابک (۱۳۸۵). *ساختار و تأویل متن*. تهران: نشر مرکز.
- باران، بیژن (۱۳۸۶). «نکاتی درباره نقد ادبی». از: <http://www.shafighi.com/forum/showthread.php?t=6275>
- برگر، پیتر ل؛ لوکمان، توماس (۱۳۷۵). *ساخت اجتماعی واقعیت: رساله‌ای در جامعه‌شناسی شناخت*. ترجمه فریبرز مجیدی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- بلزی، کاترین (۱۳۸۴). *عمل نقد*. ترجمه عباس مخبر. تهران: نشر قصه.
- پالمر، ریچارد. ا. (۱۳۸۲). *علم هرمنوتیک: نظریه تأویل در فلسفه شلایر ماخردیلتای، هایدگر، گادامر*. ترجمه محمدسعیدحنایی کاشانی. تهران: هرمس.

- پوپر، کارل ریموند (۱۳۷۴). *شناخت عینی: برداشت تکاملی*. ترجمه احمد آرام. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- درودی، فریبرز (۱۳۸۵). «سخنی در باب نگارش‌های انتقادی: همراه با شرحی مختصر پیرامون آرای کارل پوپر در باره نقد منابع اطلاعاتی». *فصلنامه کتاب*، ۱۷(۴): ۲۷۹-۲۸۸.
- رایش‌ناخ، هانس (۱۳۷۱). *پیدایش فلسفه علمی*. ترجمه موسی اکرمی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- فرای، نورتروپ (۱۳۷۷). *تحلیل نقد*. ترجمه صالح حسینی. تهران: نیلوفر.
- کاسیرر، ارنست (۱۳۸۲). *فلسفه روشنگری*. ترجمه یدالله موفن. تهران: نیلوفر.
- مجتهدشبه‌ستری، محمد (۱۳۸۱). *هرمنوتیک، کتاب و سنت؛ تفسیر وحی*. تهران: طرح نو.
- نصری، عبدالله (۱۳۸۱). *راز متن: هرمنوتیک، قرائت‌پذیری متن و منطق فهم دین*. تهران: آفتاب توسعه.
- واعظی، احمد (۱۳۸۰). *درآمدی بر هرمنوتیک*. تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
- هال، ورنن (۱۳۷۹). *تاریخچه نقد ادبی*. ترجمه هادی آقاجانی، محمد فروزانی، فرید پروانه. تهران: رهنما.
- همپل، کارل گوستاو (۱۳۸۰). *فلسفه علوم طبیعی*. ترجمه حسین معصوم همدانی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

Popper, K. R. (1992). "On the so-called sources of knowledge". In: *Popper, K.R. In search of a better world*. London: Routledge.

_____ (1966). *The open society and its enemies*. 5th edition. London: Routledge and Kegan Paul.

Robinson, Lyn; Bawden, David (2001). "Libraries and open society; Popper, Soros and digital information". *Aslib Proceedings*. 53(5): 167 – 178.

Todorov, Tzvetan (1973). *Poétique*. Paris: éditions du Seuil.

شرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی